

دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۹ هجری قمری

مسجد جامع دانشگاه شیراز

بحث شرح حدیث نامه امام حسین علیه السلام

جلسه یازدهم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۹/۰۱/۱۰ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۶/۰۷/۰۹ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَتِيجَةِ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛

«قال الله تبارك وتعالى في كتابه الكريم: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛

شام غریبان سید و سالار شهیدان است، ان شاء الله عزاداری ما در این ایام مقبول درگاه حضرت احدیت بوده باشد و مایه غفران ذنوب، تکفیر سیئات و تبدیل سیئات به حسنات بوده باشد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم).

در بحث امامت یکی از نکات قابل توجه این است که خدای متعال رضایت خود را و خشم خود را گره زده است به رضایت و خشم حجت هر زمان؛ تعبیر روایات ما این است:

«رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ ۲» و «سَخَطُنَا سَخَطُ اللَّهِ ۳»؛ رضایت ما عین رضایت خداست و خشم ما عین خشم خداست.

به مناسبت این نکته در مبحث امام شناسی روایتی را از سیدالشهداء (سلام الله علیه) که ما میهمان آن حضرت در این ایام هستیم خدمت سروران خودم معنا می کنم؛ روایت را مرحوم شیخ مفید در کتاب اختصاص ذکر فرمودند. مستحضرید مرحوم شیخ مفید از کسانی است که مورد عنایت و توجه امام زمان (علیه السلام) است در حدی که وقتی از دنیا رفت، حجت خدا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در رحلت او شعر سرود و این اشعار بر روی قبر جناب شیخ مفید حک شده است و قبر این بزرگوار در کاظمین پشت سر امام هفتم و امام نهم (علیهما السلام) قرار دارد.

«لاصوت الناعي بفقدك إنه

{إن كنت قد غيبت في جدث الثرى

والقائم المهدي يفرح كلما

يوم على آل الرسول عظيم

فالعدل والتوحيد فيك مقير

تليت عليك من الدروس علوم ۴»

فرمود: صدای نوحه کننده و صدای خبردهنده بلند نشود که تو از دنیا رفتی؛ زیرا فقدان و نبود تو بر آل پیغمبر عظیم و بزرگ است! جناب شیخ مفید آدم عجیب و غریبی است! در کتاب اختصاص این روایت را از امام صادق (علیه السلام) به سند متصل از اباعبدالله (علیه السلام) نقل می کند؛

«وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَيِّدِي أَخْبِرْنِي بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَكَتَبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَمَا هُوَ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ وَمَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَرِهَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ؛»

امام صادق (علیه السلام) می گوید: پدرم امام باقر (علیه السلام) از پدرش امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که امام سجاد (علیه السلام) فرمود: یک مردی از اهل کوفه خدمت سیدالشهداء (سلام الله علیه) نامه نگاری کرد، این نامه یک سؤال بود، یک پرسش بود و آن پرسش این بود: آقای من! سرور من! به من خبر بده خیر دنیا و آخرت در چیست؟

سعادت دنیا و آخرت در چیست؟
بلافاصله امام حسین (علیه السلام) جواب دادند: بسم الله الرحمن الرحيم، اگر کسی به دنبال خشنودی خدا باشد، گرچه مردم ناخشنود شوند، خدا امورات او را کفایت می کند، اگر کسی به دنبال خشنودی خلق خدا باشد، نعوذ بالله با ناخشنودی خدا، خدا او را از خود جدا می کند و به مردم وامی گذارد والسلام.
این ترجمه روایت بود؛ نکات روایت را خدمت عزیزان خودم عرض می کنم؛

۱. {اولین نکته اینکه حضرت پاسخ نامه را دادند؛}

۲. دومین نکته اینکه جواب نامه را امام حسین (علیه السلام) فوری دادند؛ فرمود:

«فَكْتُبْ؛» دوست شما پیامکی به شما داده است و کاری دارد، دو روز معطل می کنی با اینکه وقت داری و می توانی پاسخگو باشی؟!
کار، کار درستی نیست!
اگر می توانی او را منتظر نگذار و زود پاسخ و جوابش را بده!

امام حسین (علیه السلام) با آن همه اشتغالاتی دارند تعبیر روایت این است: «فَكْتُبْ؛» یعنی بلافاصله سیدالشهداء (سلام الله علیه) جواب نامه را داد.

در روایات ما آمده است که جواب نامه مثل جواب سلام واجب است! حالا فقها ممکن است فتوای فقهی ندهند؛ ولی فتوای اخلاقی که می شود داد. اگر کسی به شما نامه نوشت جوابش را بده! امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ وَالْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوَّلَى بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؛»

روایت این است که همان طور که جواب سلام واجب است، جواب کتاب هم واجب است حتی فقها امروزه مسئله ای دارند که اگر سلام لفظی نبود آیا جوابش لازم است یا نه؟!

مثلاً داری در جاده می روید آشنایی از روبرو دارد می آید به شما چراغ می دهد و بوق می زند، شما باید یک جوری پاسخ بدهی یا نه؟

تعدادی از فقها می گویند: بله لازم است! تو هم چراغ بده و بوق بزنی و اگر احترام کرد تو نیز احترام کن! چرا جواب سلام واجب است؟

یعنی آدم باش!

طرف آمده دارد سلامتی تو را از خدای متعال طلب می کند! سلام علیکم معنایش این است:

«سَلَامٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛»

یعنی خدای متعال تو را سالم بدارد. تو هم ارزش قائل شو برای احترام دیگران!
به قول شاعر که گفت:

آنجا که مشک و پشک به یک نرخ می خرند عطار را بگو که ببندد دکان خویش

اگر یک جایی ارزش و ضدارزش، هنجار و ناهنجار، احترام و توهین، یک قیمت پیدا کرد عطار را بگو که ببندد دکان خویش!

انسان با همین معارف انسان است، باید احترام دیگران را به خودش بفهمد و پاسخ بدهد. این روایت در فرهنگ دینی ما آن قدر تکرار شده است که به ضرب المثل بدل شده است که اهل بیت (علیهم السلام) یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

«لَا يَرُدُّ إِلَّا حَسَنًا إِلَّا الْحَمَارُ»؛

اگر کسی به تو خوبی کرد و تو رد کردی تو رفتی در رتبه چهارپایان! عطری به تو هدیه کرد، کادویی برای تو آورد و بد برخورد کردی! چرا؟ بله اگر یک موقع غرض و مرض دارد، آن حرف دیگری است و گرنه در فرهنگ دین ما انسان باید خوبی دیگران را به خودش ببیند. وارد خانه شدی عیال شما خودش را آراسته یا نیاراسته، تو نباید یک جور برخورد کنی! زیرا او باید بفهمد تلاش او مورد تقدیر است. حال روز تولد خانم شده است شما کادو برایش گرفتی، او باید به گونه ای برخورد کند که تو بفهمی که قدر او را دانستی! این فرهنگ دینی ما است. فرمود: خوبی دیگران را بفهمید!

امام حسین (علیه السلام) اولاً جواب نامه را دادند ثانیاً بلافاصله پاسخ دادند؛

۳. ثالثاً با جمله بسم الله الرحمن الرحيم شروع کردند؛ روایات متعدد داریم از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام):

«كُلُّ أَمْرٍ {ذِي بَالٍ} لَا يَذْكُرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَتَمُّ».

یا «كُلُّ أَمْرٍ لَمْ يُدْأَبْ بِالسَّمَلَةِ فَهُوَ أَتَمُّ يَا كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدْأَبْ بِالسَّمَلَةِ فَهُوَ أَتَمُّ».

هر کاری که یک شأنی داشته باشد و یک مقداری مهم باشد انسان در آغازش نگوید بسم الله الرحمن الرحيم، این ناتمام می ماند.

دائماً می گوید: حاج آقا! هر کاری می کنم به آخر نمی رسد! فرهنگ دینی را نمی دانی! صبح از خانه میای بیرون بسم الله الرحمن الرحيم بگو!

سوار ماشین شدی بسم الله الرحمن الرحيم بگو! توانستی دعایش را نیز بخوان:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»؛

سفر می خواهی بروی بسم الله الرحمن الرحيم بگو و دعایش را نیز بخوان:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْحَامِلُ عَلَى الظَّهْرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ».

برای امورات زندگی، برای ربط با عالم بالا، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) آمدند زندگی ما را مدیریت کردند.

این موارد را حضرت استاذنا الحکیم حضرت آقای جوادی آملی (حفظه الله) در کتاب مفاتیح الحیاء بازگو کردند، اینکه این کتاب حدود بیش از ۲۰۰ بار چاپ شده است مال همین خلأ بود. مردم این کتاب را نیاز داشتند.

ایشان به بنده فرمودند: مفاتیح الجنان برای آن طرف نوشته شده است و ما یک مفاتیح الحیاء نوشتیم برای این طرف که حالا اینجا و در این دنیا من چه کنم؟! اینجا من چطور زندگی بکنم؟!

پس به سنت حضرت سلیمان (علیه السلام)، به سنت انبیاء (علیهم السلام)، به سنت نبی گرامی اسلام (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، با اینکه نامه شان یک سطر است؛ اما آغازش بسم الله الرحمن الرحيم است.

نامه سلیمان به بلقیس در قرآن یک سطر است:

«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ»؛

یک سطر سلیمان (علیه السلام) نوشت به آن خانم که این نامه از سلیمان (علیه السلام) است، اینکه روی جلد نامه بود، داخل نامه چیست؟ پ بسم الله الرحمن الرحيم، سرکشی نکنید و تسلیم باشید بیاید پیش من! این سنت انبیایی است. سیدالشهداء (علیه السلام) نیز با بسم الله الرحمن الرحيم شروع کردند.

عزیزان! همین جا من به شما رفقا این نکته را عرض بکنم: واژگان هم تأکید کنید!

زیاد من می شنوم کاری برای طرف می کنی مرتب در زبانش مرسی ۱۲ می چرخد! مگر ما انگلیسی زبانیم؟ ما فارسی هستیم و باید فارسی حرف بزنیم.

بنده اولین باری که تلفنی تماس گرفتم به استادمان مرحوم علامه حسینی طهرانی، یک جوان ۱۴ یا ۱۵ ساله

بودم، تلفن را نیز از خودشان گرفته بودم، آن موقع هم نه موبایل بود، نه تلفنی! سر چهارراه خسروی مشهد زنگ زدم با این تلفن‌های عمومی به ایشان مسئله داشتم، سؤال داشتم، این عارف کامل فقیه حکیم بزرگ، خودشان گوشی را برداشتند من گفتم: الو!

فرمودند: بله آقا!

الو یعنی چه؟

Hello یعنی سلام، مسلمانی تو؟!

گوشی را برداشتی بگو: سلام علیکم!

واژگان باید واژگان اسلامی ایرانی باشد، چه ضرورتی دارد از واژگان فرنگی استفاده کنیم! خدا مرحوم دکتر حسابی را رحمت کند، در یک جلسه‌ای نشسته بودند، کنفرانسی بود، فردی سخنرانی کرده بود، ۶۰ درصد واژه‌های لاتین بود، ایشان خواستند او را و گفتند: چرا فارسی حرف نمی‌زنی؟ گفت: آقا این‌ها ترجمه ندارد!

گفتند: بده مقالات را، مقاله‌اش را گرفتند و از این ۶۰ درصد، پنجاه و چند درصدش را ایشان زیرش برگردان کردند!

برو یاد بگیر زبان مادری‌ات را؛ زیرا این‌ها ترجمه دارد پس به زبان خودت بگو! حالا امروزه بعضی می‌گویند: آقا! کلاس دارد! حالا من این‌ها را دیگر خیلی متوجه نمی‌شوم!

۴. نکته چهارم این است که فرهنگ سؤال کردن در مواردی که انسان نمی‌داند در اسلام بسیار مورد تشویق است؛ چیزی را که انسان نمی‌داند سؤال کند، حالا ممکن است از جواب هم قانع نشود، این حرف دیگری است؛ ولی نفس سؤال کردن و پرسیدن این مورد تأکید اسلام است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی فرق خودش را با سایر اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «كَانَ لِي لِسَانٌ سَأَلْتُ وَقَلْبٌ عَقُولُ»؛

من زبانی پرسان و حافظه‌ای قوی داشتم؛ از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سؤال می‌کردم و جواب را هم نگه می‌داشتم، جواب در مشتم می‌ماند و در نمی‌رفت.

حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: آن‌قدر اصحاب پیغمبر (علیه السلام) در سؤال کردن کم می‌آوردند که در دلشان آرزو و تمنی داشتند که یک بادیه‌نشین، یک عرب اعرابی برسد؛ بلکه او چند سؤالی از پیغمبر بکند! و اینها استفاده کنند؛ اما من نه!

یک آیه در قرآن کریم داریم که علی بن ابی طالب (علیهما السلام) فرمود: هیچ‌کس به این آیه جز من عمل نکرده و نمی‌کند و نمی‌تواند بکند! و آن آیه نجوا است؛ می‌آمدند از پیغمبر گاهی سؤال می‌کردند؛ ولی سؤالات بی‌ارزش و کم‌ارزش! برای اینکه وقت پیغمبر (علیه السلام) مدیریت بشود خدای متعال فرمود: هرکسی می‌خواهد با پیغمبر نجوا کند، سؤال خصوصی درب گوشی داشته باشد، قبل از نجوا باید صدقه بدهد!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ {ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}»؛

می‌خواهی با پیغمبر خصوصی خلوت کنی؟!

صدقه بده سپس نجوا کن!

تا آیه نازل شد علی مانده و حوشش!

هیچ‌کس دیگر از پیغمبر (علیه السلام) سؤال نداشت!

دیگر کاری نداشت! تمام شد!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: این آیه که نازل شد شبانگاه بود، من فردا صبح آمدم خدمت پیغمبر (علیه السلام) دیدم کسی دور پیغمبر (علیه السلام) نیست، درهمی صدقه دادم، با رسول خدا (علیه السلام) نجوا کردم، رفتم عصر آمدم باز دیدم کسی نیست، باز درهمی صدقه دادم، با پیغمبر (علیه السلام) نجوا کردم، دو بار در یک روز نجوا کردم.

شب خدای متعال دید اگر این حکم باقی بماند اسلام و مسلمین بر باد است! آیه نسخ شد! خداوند فرمود:

«{أَسْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝۱۵﴾

لازم نیست صدقه بدهید! بدون صدقه سؤال کنید!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: این آیه را فقط من عمل کردم، دو بار نیز عمل کردم، بعد نسخ آیه شد. سؤال اگر به جا باشد و انسان درست بپرسد، نیک بپرسد، بسیار ارزشمند است. فرهنگ سؤال در اسلام مورد تشویق است با یک شرط!

اسلام می گوید: سؤال تو باید سؤال تفهیمی باشد نه سؤال تعنتی؛ یعنی بپرس که یاد بگیری، نپرس که کف کنی، بپرس که بفهمی، نپرس که عناد بورزی، بپرس که بدانی، نپرس که بخواهی تحمیل کنی! امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای منبر در مسجد کوفه فرمودند:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي {فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ فِتْنَةٍ تَضِلُّ مِائَةً وَتَهْدِي مِائَةً إِلَّا أَبَاتُكُمْ بِنَاعِهَا وَسَائِقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۝۱۶}»

پرسید آنچه را که نمی دانید!

اشعث بن قیس (لعنة الله عليه) بلند شد، رئیس منافقین زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و خون به دل علی ابن ابی طالب (علیه السلام) کرده است، بلند شد و سؤال کرد آقا! هر چه می خواهیم بپرسیم؟ فرمود: هر چه می خواهید بپرسید! گفت:

«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي كَرَفِي رَأْسِي وَلِحَيَّتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرِ ۝۱۷﴾

چند تا مو در سر من هست؟!

سؤال را ببینید!

حضرت فرمودند: این جوابش راحت و معلوم است؛ ولی چون مصداق یابی مشکل است، حالا اگر من بگویم ۵۰۰ هزار و ۵۶ تا مثلاً شما موقع تیغ زدن دو نیم شود! یکی عدد اضافه می شود، یک مو را باد ببرد، یکی کم می شود!

چون مصداق یابی و راستی آزمایی اش مشکل است، جواب این سؤال را به تو نمی دهم؛ ولی این را به تو بگویم:

«{لِلَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا سَأَلْتَ عَنْهُ وَأَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ فِي رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ وَعَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ فِي لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يَسْتَفْزُكُ وَإِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ذَلِكَ مِصْدَاقُ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ وَلَوْ لَا أَنَّ الَّذِي سَأَلْتَ يَعْسِرُ بُرْهَانَهُ لَا خَبَرْتُكَ بِهِ وَلَكِنْ آيَةُ ذَلِكَ مَا تَبَأْتُكَ مِنْ لَعْنِكَ وَسَخْلِكَ الْمَلْعُونِ وَكَانَ ابْنُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ صَبِيًّا صَغِيرًا يُحْبُو فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ قَوْلِي قَتْلَهُ وَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۝۱۸}»

به هر موی تو یک شیطان چسبیده است!

سپس فرمودند: بچه ای داری در خانه بچه انبیاء را می کشد!

همین نیز شد، در جریان کربلا محمد بن اشعث بن قیس از کسانی است که با چهار هزار نفر آمده در صحرای کربلا، خیلی هم در صحنه جنگ فعال است، در کشتن اباعبدالله (علیه السلام) هم فعال است. قطیفه امام را او برده است؛ یعنی آن لباس رویین سیدالشهداء (علیه السلام) را که ارزشمند هم بود از قطیفه و از خز بود؛ بعد نیز اسمش محمد قطیفه شد اصلاً اسم پیدا کرد!

فرمود: به تو خبر بدهم یک سلخی، یک کره ای، شما در خانه داری که او فرزند انبیاء را می کشد!

سؤال را بلند می شود می گوید؛ ولی این سؤال، سؤال تعنتی است، سؤال تفهیمی نیست. فرمود:

«سَلْ تَقْفُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَتًا ۝۱۹﴾

پرسش اگر می خواهید بکنید برای فهم و برای یادگیری سؤال کنید.

نکته دیگر اینکه چطور بعضی از واژه ها یک کلمه است؛ ولی مفهوم عظیمی دارد، سؤالات نیز این جوری هستند طرف یک جمله سؤال می کند، یک جمله جواب می شنود؛ ولی این یک جمله جواب یک جلد کتاب لازم دارد!

عزیزی داشتیم از دوستان ما، من به یاد دارم یک بار از استاد ما مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمة الله علیه) پرسید: آقا! در سیر و سلوک الی الله مهم ترین کار چیست؟ سؤال یک جمله است؛ مراقبه؟ نماز شب؟ محاسبه است؟ جمعیت خاطر است؟ چیست؟ از یک عارف کامل مثل مرحوم علامه حسینی طهرانی. ایشان نیز سه کلمه را سرهم کردن و یک جمله تشکیل دادند، از آن جمله‌هایی که یک کتاب شرح دارد! ایشان در پاسخ فرمودند: اهتمام به سلوک! بارک الله!

یعنی اینکه یک انسانی هم و غمش بشود سیر الی الله، هم و غمش بشود سلوک الی الله، هم و غمش بشود ارتباط با خدا.

خدا مرحوم آیت الله بهجت (رحمة الله علیه) را رحمت کند؛ این بزرگوار ۱۳ سالگی نجف رفته است، ۳۰ سالگی برگشته است!

چقدر وقت داشته است؟

۱۷ سال می‌شود. وقتی برگشته است، مجتهد، اصولی، فقیه، سالک پیشرفته، مفسر و متکلم بوده است!

حوزه نجف در پرورش چه کار می‌کرده است!

نمی‌خواسته است مدرک لیسانس یا فوق لیسانس بگیرد تا جایی استخدام بشود!

بلکه آمده است که درس بخواند تا بفهمد!

مرحوم مظفر را طلبه‌ها می‌شناسند؛ ایشان فرمودند: در این مدت مدید هر موقع من از حجره آمدم بیرون دیدم چراغ حجره آقا شیخ محمدتقی روشن است. شبانگاه!

مرحوم آیت الله بهجت (رحمة الله علیه) به خود بنده فرمودند: این قدر قدم کوچک بود، رفتم پشت سر مرحوم آیت الله نائینی، استاد مراجع، نماز جماعت بخوانم در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یک چهارپایه‌ای آنجا بود، احساس کردم اگر بروم زیر آن چهارپایه سرم به چهارپایه گیر نمی‌کند! آن قدر من کوچک بودم و آن قدر سنم کم بود!

این آیت الله بهجت (اعلی الله مقامه) در نجف مریض می‌شود، اطبای نجف نمی‌توانند کاری بکنند، می‌بینند آقا حالش خیلی بد است؛ حضرت آقای بهجت را می‌برند بغداد در پایتخت عراق که آنجا مداوا بشود، در بیمارستان، در مستشفا، در بغداد این کسی که به ایشان رسیدگی می‌کرده پرستاری از بانوان بوده است! و از آن بی حجاب‌های درجه یک!

بی حجاب و آرایش کرده و هر موقعی وارد اتاق می‌شده به آقای بهجت (رحمة الله علیه) قرصی، دواپی، آمپولی بدهد؛ مرحوم آیت الله بهجت (رحمة الله علیه) چشم‌ها را می‌بستند یا به سمت دیوار نگاه می‌کردند و این خانم بدش می‌آید، به او برمی‌خورد!

یک سؤال می‌کند از ایشان به عربی می‌گوید: شما که من را ندیدید، حالا یکبار به ما نگاه کن! آنقدر من زیبا هستم که می‌ارزد من را نگاه کنی و انداز برانداز کنی!

آیت الله بهجت (رحمة الله علیه) خیلی حکیم بودند؛ یعنی خیلی ایشان گزیده‌گوی بودند، ما در این مدت مدیدی که یک ارتباطی با ایشان داشتیم برای من خیلی عجیب بود، خیلی ایشان گزیده‌گوی بودند؛

کم‌گوی و گزیده‌گوی چون درّ تا ز اندک تو جهان شود پر

ایشان یک جمله فقط فرموده بودند: من می‌دانم شما زیبا صورت هستی؛ اما من یک زیبا صورتی دارم که خیلی به من نزدیک است و من نیز به او نزدیکم، من خوف آن دارم، ترس آن دارم که اگر به شما نگاه کنم او دیگر به من نگاه نکند! نگاه حرام، زنای چشم است!

در روایات به این می‌گویند: زنای چشم!

اگر من به شما نگریم، آن زیبا صورت دیگر به من نگاه نکند و بگوید: آشیخ محمدتقی خطا کرد؛ آشیخ محمدتقی ما را فروخت به یک چشم و ابرو! ما را فروخت به یک مقدار رژلب و زیبایی و موی بیرون افتاده!

پس تمام شد دیگر! من آشیخ محمدتقی چه کار دارم؟!

برای این است که من به شما نگاه نمی‌کنم!

این پرستار اشتباه فهمیده بود! گفته بود پس شما نامزد دارید!

و از درون من نجست اسرار من

هر کسی از ظن خود شد یار من

مطالب عرشی را معمولاً مردم فرشی می‌کنند!

روح جواب امام حسین (علیه‌السلام) در این نامه یک کلمه است که آقا! شما در این دنیا یک کار بیشتر ندارید! یک کار! انسان در دنیا یک کار بیشتر ندارد! اگر این یک کار انجام شد، همان است که در سؤال آمده است؛ زیرا در سؤال گفت: آقا!

«أَخْبِرْنِي بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، خیر دنیا و آخرت در چیست؟

امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: یک کار! و آن اینکه تو از اول بلوغ تا وقتی می‌خواهند در سرازیری قبر واردت کنند، دنبال این باش که ببینی لبخند خدا کجاست؟! رضایت الهی کجاست؟!

آن را بجسب، آن را بگیر، حالا دیگران هم لبخند زدند چه بهتر!

اگر دیگران بی تفاوت بودند، خوب بودند، اگر دیگران بدان آمد به درک که بدان آمد! من در سرخس رفیقی دارم، معلم است و از فعال‌های شهر سرخس و بسیار متدین است. این بنده خدا پسرش را می‌خواست داماد کند، با دختر شهردار سرخس! به من زنگ زد گفت: چه خبر شده است؟ گفت: بیچاره شدم!

گفتم: چرا بیچاره شدی؟!

گفت خانواده عروس پایشان را کردند در یک کفش که بی دلنگ و دلونگ نمی‌شود! بالاخره ترانه‌ای، مطربی، بزنی و برق‌صی! گفتم: تو چه کردی؟!

گفت: من سفت ایستادم و گفته‌ام که نه!

من شب اول زندگی فرزندم را با گناه آلوده نمی‌کنم!

حال استنصارش این بود که می‌گفت: دارد کار به طلاق و جدایی می‌کشد!

گفتم: مقاومت کن! هیچ مشکلی پیش نمی‌آید؛ چون دختر و پسر همدیگر را دوست دارند! اینها حل می‌شود.

بعد هم گفت: من و پدر عروس دم درب ایستاده بودیم، مجلس عروسی هم عادی بود!

گفت: هرکسی آمد یک خنجری زد!

اولی آمد گفت: یک روضه‌ای هم می‌گذاشتید! تا گوش کنیم و نصیحت کنند! هرکسی آمد یک چرتی گفت؛ ولی او برد! بارک‌الله! چرا؟

چون دنبال رضایت الهی است و می‌خواهد خدا به او بخندد؛ گور پدر خلق خدا! خندید خندید، نخندید نخندید! مهم این است که دستور الهی انجام بشود. امام حسین (علیه‌السلام) به لشکر تشنه و وامانده و درمانده حر آب داد!

عده‌ای در لشکر هزارنفری در بین اصحاب حضرت که آن موقع هنوز ناخالصی زیاد داشت، رنجیدند و ناراحت شدند، خوب شدند که شدند. امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: وظیفه انسانی من این است که الان تشنه را سیراب کنم!

کلام اباعبدالله (علیه‌السلام) یک پیام بیشتر ندارد، پیام سخن حسینی این است که اگر کسی خیر دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید دنبال رضایت خدا باشد، دیگران پسندیدند پسندیدند، نپسندیدند نپسندیدند، {مهم نیست!}

مرحوم آیت‌الله شهید سعیدی فرمودند: من به امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ گفتم: حاج آقا روح الله! هیچ کس با تو نیست! حتی حوزه‌ها هم خیلی‌هایشان با شما نیستند! چه کار می‌خواهید بکنید؟

مرحوم امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) یک لبخند ملیحی زدند و فرمودند: آقای سعیدی! من وظیفه خودم را تشخیص دادم و رضایت الهی را در این راه می‌بینم؛ والله اگر همه مردم همه حوزه‌ها همه به من پشت کنند، من راه را ادامه می‌دهم! چون رضایت الهی را در این راه تشخیص دادم. محور باید رضایت خدا باشد و این مهم است.

یک داستانی بگویم لبخندی بر روی لب‌تان بنشیند؛ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یک رفیقی داشتند که شوخ بود! گهگاهی که حضرت دلش می‌گرفت می‌فرمودند: کاش فلانی می‌آمد ما را یک مقداری می‌خنداند! می‌دانید مؤمن باید اهل مزاح باشد! عبوساً قمطریراً نباشد!

مؤمن یک مقدار باید بانمک باشد، اصلاً این جزء شاخصه‌های ایمان است که شیعه اهل مزاح است و خود

امیرالمؤمنین (علیه السلام) اهل مزاح بودند! اهل بیت (علیهم السلام) نیز اهل مزاح بودند و اصحابشان نیز اهل مزاح بودند!

یک بار آمده بود پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین رفیق مزاح!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: حالت چطور است؟

گفت: آقا! بد!

فرمود: چقدر بد است؟

گفت: خیلی بد!

فرمود: چرا؟

گفت: در حالی به سر می برم که خدا از من ناراضی! شیطان ناراضی! خودم نیز ناراضی!

فرمود: این دیگر چه جور است؟ خدا ناراضی! شیطان ناراضی! خودم ناراضی! چه جور می شود؟

گفت: خدا دوست دارد من فقط عبادتش کنم و هیچ وقت معصیتش نکنم در صورتی که ما این جور نیستیم! گاهی

لایی می کشیم! گاهی می زنیم جاده خاکی! گاهی بالاخره غلطی می کنیم! بالاخره خدا ناراضی است! شیطان دوست

دارد من فقط اطاعت او را بکنم و هیچ اطاعت خدا را نکنم که این جور نیست! روزه ای می گیریم، نمازی، حجی،

خمس و زکاتی انجام می دهیم! بالاخره شیطان هم ناراحت است!

حضرت فرمودند: چرا خودت از خودت ناراضی هستی؟

گفت: چون من دوست دارم خدا از من راضی باشد ولی نمی دانم خدا از من راضی است یا نه! خودم هم از خودم

ناراضی هستم!

عمده این است که خدا راضی باشد و مهم این است؛ اگر خدای متعال راضی بود کار خلاص است؛ ولی اگر

راضی نبود...

دو نکته عرض کنم و بحث را جمع کنم؛

نکته اول، در کنار رضایت خدا از ما، مقامی معنوی مطرح است به عنوان رضایت ما از خدا! اصحاب اخلاق و

آنهایی که معارف دینی را تحلیل می کنند، می گویند: این دومی از اولی سخت تر است!

اگر قرآن کریم فرمود:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ {ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ} ۲۰»

مؤمنان و متقین کسانی هستند که خدا از آن ها راضی است و آن ها نیز از خدا راضی هستند؛ این رضایت از خدا

گاهی خیلی سخت تر از این است که خدا از انسان راضی باشد!

اینکه امام حسین (علیه السلام) در لحظات آخر بیان می دارد و این را اعلام می کند و نمی گوید: خدایا تو از من

راضی هستی یا نیستی؟!

بلکه می گوید:

«الهی صبراً علی قضائک، تسلیماً لأمرك، لا معبود سواک ۲۱»

خدایا من از تو راضی هستم! من از رضایت تو و از قضا و قدر تو راضی هستم!

یکی از مقامات بلند برای اولیای الهی الرضا بالقضاء است، انسان به قضای الهی راضی باشد؛ یک نکته ای که

به عنوان شبهه در ذهن ها است را من اینجا توضیح بدهم؛

اصحاب امام صادق (علیه السلام) نشسته بودند در بیرونی منزل؛ دیدند امام صادق (علیه السلام) می رود به اندرونی

و می آید بیرونی، باز می رود در اندرونی و می آید بیرونی! اشک ها جاری، ناراحت و به هم ریخته است!

عرض کردند: یا ابن رسول الله! چه شده است؟ چرا ناراحتید؟

فرمود: پسری دارم، کودکی است، تب شدید دارد، دارد از دنیا می رود، خیلی حالش بد است! خیلی امام صادق

(علیه السلام) به هم ریخته بود! اصحاب نیز نشستند بالاخره تا ببینند چه کار می شود کرد!

در همین فضا دیدند امام صادق (علیه السلام) از اندرون آمدند به بیرونی و می خندد و می گوید و صورتش گل

انداخته و خوشحال نشستند! تا نشستند اصحاب خوشحال شدند و گفتند:

«إِنَّ الْوَلَدَ قَدِ بَرَّئَ؟»

الحمد لله بچه خوب شد؟ حالش بهتر شد؟

حضرت فرمودند: نه!

«إِنَّ الْوَلَدَ قَدْ مَاتَ!»

بچه مرد!

عرض کردند: آقا! مریض بود شما به هم ریخته بودید، حالا که مرده است خوشحالید؟

فرمودند: ما اهل بیت این طوری هستیم! تا وقتی قضای الهی نازل نشده به هر حال بشر هستیم و تب و تابی داریم،

قضا که نازل شد، ما به قضای الهی راضی هستیم!

اینکه شما می بینید اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) عصر عاشورا آرامشی پیدا می کنند و خود ما شیعیان از عصر عاشورا آرامشی پیدا می کنیم! منشئش در این مسئله تکوینی است که الرضا بالقضا است پس قضای الهی اگر آمد و تمام شد هر کاری اصحاب توانستند کردند! هر کاری اهل بیت (علیهم السلام) توانستند کردند ولی نشد! یعنی حسین فاطمه شهید شد و تمام شد؛ لذا شما می بینید آن جزع و فزع دیگر در خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) هم در آن حد نیست! یک یا دو صحنه داریم که اهل بیت، زینب کبری و امام سجاد (علیهم السلام) به هم ریختند؛ ولی قبل از شهادت خیلی در تب و تابند؛ سرش همان الرضا بالقضا است که انسان به قضای الهی راضی باشد و از ته دل راضی باشد!

مرحوم شیخ عباس قمی (رضوان الله علیه) نقل کرد: یک آقای با الاغش سفر می کرد، بار الاغ روغن بود، این روغن ها در این مشک ها بر اثر تابیدن آفتاب مایع شده بود، روغن آن موقع هم روغن پالم نبود! از این روغن های کرمانشاهی اصل و روغن زرد بود! اینها که همه جای وجود آدم را تقویت می کند! روغن پالم نبود! گفت: سر ظهر دم کاروان سرای رسیده؛ گفت: اول وقت برویم نماز بخوانیم، نماز اول وقت آمد مشغول نماز شد، وسط نماز یادش آمد که افسار الاغ را نبسته است!

الاغ هم خاصیتش این است وقتی چمن و کشتزار می بیند هوس می کند بخوابد و بغلتد! گفت: الان هرچه روغن داریم از بین می رود! رفت با خودش گفت: نه! ما صبوری می کنیم و ما با خدا معامله کردیم و نمازمان را می خوانیم نماز ظهرش را که خواند و نماز عصرش را خواند آمد از درب کاروان سرا بیرون، دید الاغ ایستاده است و بار نیز رویش است، دو قدم برداشت، الاغ نشست! چند قدم برداشت، الاغ خوابید! تا آمد به این الاغ بیچاره برسد شروع کرد غلتیدن! هرچه روغن بود رفت! تمام هیکل این خر بیچاره شده بود روغن! مرحوم شیخ عباس می گوید: این آمد بالای سر الاغ ایستاد و یک نگاهی کرد به این سرمایه ازدست رفته و نگاه کرد به آسمان و گفت: الهی شکر! خدا را شکر کرد! نیم دقیقه ای صبر کرد و سرش را رو به آسمان کرد و گفت: باورت نشود خدایا! این از صد تا فحش بدتر بود!

از این رضایت ها نمی خواهیم! از این الهی شکرها نمی خواهیم! بلکه از الهی شکرهای حسینی! نکته آخر را که ادامه بحث ما در شب های گذشته است، عرض کنم؛ خدای متعال از باب ترحم به بنده و شما، گفته است: من برای رضایت خودم شاخصه و میزان قرار می دهم که تو بفهمی آیا رضایت من را جلب کردی یا نه؟!

۱. اگر پدر و مادرت از تو راضی هستند، من نیز راضی هستم و اگر راضی نیستند من نیز راضی نیستم؛

«{قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: {رِضَا اللَّهِ مَعَ رِضَا الْوَالِدَيْنِ} وَسَخَطُ اللَّهِ مَعَ سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ ۲۲}» خلاص!

پدر و مادر نیز با ما شکاف نسلی دارند، گاهی ۳۰ سال، ۴۰ سال با بچه شان فاصله دارند، معنایش این نیست که باید آن گونه که من می خواهم آن ها همان باشند! نه! طبیعی است من باید رضایت والدین خود را جلب کنم، اگر والدین از من راضی نباشند، خدا از من راضی نیست و آن قدر حقشان عظیم است که در قرآن کریم فرمود:

«وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا {وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىٰ ثَمَرٍ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَتِبْتُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۲۳}»

اگر والدین تلاش کردند که تو مشرک بشوی، مشرک نشو! ولی با ایشان پسندیده برخورد کن! والدین مشرک و کافر هستند اما فرمود پسندیده برخورد کن!

ما یک رفیقی داشتیم آمد خدمت مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمه الله علیه) سالک بشود، پدر این بنده خدا از مبارزین بود و در زندان های بجنورد کمونیست شده بود! این رفیق ما هم طلبه شده بود! وقتی افتاد در مسائل معنوی و سلوکی، خدمت مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمه الله علیه) آمد و به ایشان عرض کرد که آقا! تمام زندگی پدر من نجس است؛ زیرا کمونیست است، تمام خانه نجس، فرش ها نجس، دیوارها نجس، صندلی نجس، میز نجس، من هفته ای یک بار با احتیاط می روم منزل پدر و سریع سر می زنم و برمی گردم! به مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمه الله علیه) عرضه داشت: آقا! اگر اجازه بفرمایید؛ چون زندگی ما این است و بابای ما خدا را که قبول ندارد، زندگی هم که نجس است من دو هفته یکبار بروم سر بزنم؟! ایشان فرمودند: هفته ای چند بار می روید؟

گفت: یکبار! فرمودند: هفته‌ای دو بار بروید از درب نیز که وارد می‌شوید مستقیم می‌روید دست پدرتان را می‌بوسید!
اگر دست ایشان خیس بود یا لب شما خیس بود باید بشوید؛ چون نجس است؛ ولی هفته‌ای دو بار باید بروید، پدر شما است!
هرجا خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: مرا عبادت کنید! اکثر موارد را ببینید!
فرمود:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ۲۴»

فرمود: پدر و مادر را باید راضی باشد؛ البته مادری به دخترش امر می‌کند تو باید آرایش کنی و بیای بیرون! نه! پدری به دخترش بگوید: بابا! تو باید چادر سرت نکنی! نه!
«لَا تَنهَ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ۖ۲۵»

در معصیت خدا هیچ‌کس حرفش ارزش ندارد! هر مقامی می‌خواهد داشته باشد باشد! اگر پای معصیت الهی آمد هیچ‌کس حرفش برو ندارد! حرف پدر را در این کار حرام گوش نمی‌کنم؛ ولی به او بی‌احترامی هم نمی‌کنم.

۲. فرمود:

«رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ ۖ۲۶»

اگر کسی می‌خواهد خدا را راضی کند کاری کند تا حسین (علیه‌السلام) از او راضی باشد، علی (علیه‌السلام) از او راضی باشد، فاطمه (علیها‌السلام) از او راضی باشد، اهل بیت (علیهم‌السلام) از او راضی باشند و احترام این خاندان را داشته باشد، اگر خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) از من و شما راضی بودند، یقیناً خدا از ما راضی است و اگر آن‌ها بر ما خشم کردند، یقیناً خدا بر ما خشم می‌کند.

یکی از ادله قاطع شیعه این است که فاطمه (علیها‌السلام) از دنیا رفت درحالی که طبق کتاب‌های صحیح خود شما برادران اهل سنت بر عده‌ای خشمگین بود! عین عبارت صحیح بخاری این است:

«فوجدت فاطمة علي أبي بكر في ذلك فهجرت فلم تكلمه حتى توفيت ۖ۲۷»

واجدۀ یعنی ساخطۀ؛ یعنی فاطمه مرد درحالی که بر آن دو نفر خشم داشت و خدای متعال فرمود: اگر پیغمبر (علیه‌السلام) از کسی ناراضی باشد من ناراضی‌ام؛ پیغمبر (علیه‌السلام) فرمود:

«{مَنْ آذَىٰ فَاطِمَةَ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَىٰ اللَّهُ ۖ۲۸}»

من از کسی ناراضی باشم خدا ناراضی است و فرمود: اگر فاطمه (علیها‌السلام) بر کسی خشم کرد من خشم کردم؛ خیلی باید حواسمان باشد.

مرحوم آقای قاضی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) خانه‌شان لامپ نداشت، تازه لامپ آمده بود نجف!

ایشان نیز وضع مالی خوبی نداشت، پول روغن چراغ نیز نداشت!

چون عائله‌اش سنگین بود؛ مرحوم آقای قاضی ۲۱ فرزند دارد! ایشان در اتاق نشسته بودند، موقع نماز شب، نماز شب داشتند می‌خواندند، اول نیمه‌شب نمازی چهار رکعتی خواندند که بخوابند، نماز خواندند دستشان خورد به مهر گم شد!

تربت سیدالشهداء (علیه‌السلام) گم شد!

تمام شاگردانشان این داستان را می‌دانند، نقل کردند: آقای قاضی با دستش گشت هرچه تلاش کرد مهر پیدا نشد! به احترام تربت اباعبدالله (علیه‌السلام) آن شب نخوابید و پاهایش را دراز نکرد! {چون با خود} گفت: ممکن است پای من به سمت تربت دراز باشد! این احترام به خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است.

ایشان فرمودند: من برای اینکه به آنجایی که باید برسم دست پیدا کنم که همان مقام کمال و مقام فنای فی الله است، من در حرم سیدالشهداء (علیه‌السلام) وجب‌به‌وجوب یک شب خوابیدم؛ راحت به کسی خوبی‌ها را نمی‌دهند! وجب‌به‌وجوب در صحن اباعبدالله یک شب خوابیده‌ام تا از ابا‌الفضل‌العباس و سیدالشهداء (علیهم‌السلام) گرفتم.

«صلى الله عليك يا ابا عبد الله.»

امشب شب مزد است، ان شاء الله مزدمان را بگیریم!

عصر عاشورا وقتی کار اباعبدالله (علیه السلام) تمام شد، کارهایی که صورت گرفت من به ترتیب عرض می‌کنم، اشکی بریزیم و ظرفه و ناله‌ای داشته باشیم و ان شاء الله پر کنند حظ و بهره ما را و زیاد بدهند و بگیریم ان شاء الله از این خیمه اباعبدالله (علیه السلام).

اول کاری که انجام شد سر مقدس اباعبدالله (علیه السلام) که جدا شد آوردند پیش امیر یعنی پیش عمر بن سعد؛ اول کاری که کرد این بود که این سر را مدتی به گردن اسب خود آویزان کرد!

سر حسین فاطمه (علیهما السلام) به گردن اسب عمر بن سعد یک مدت آویزان بود و جولانی در میدان داد، حالا سر را داد که این سر به نیزه برود و به نیزه رفت!

دومین کاری که بلافاصله انجام شد، فریادی بود که عمر بن سعد کشید:

«من ینتدب للحسین {فیوطی الخلیل ظهراً} [وصدره] ۲۹؟».

چه کسی آماده است بر جنازه اباعبدالله (علیه السلام) اسب بتازد؟!

۱۰ نفر آمدند و هر ده نفر زنارزاده بودند ۳۰؛

تاریخ گزارش کرده نعل تازه به سم اسب‌ها زدند و روی جنازه اباعبدالله (علیه السلام) تاختند! اینکه می‌بینید جنازه گم شده و خواهر باید بگردد تا پیدایش کند مال همین کارها بود، اینکه می‌بینید محل دفن اباعبدالله (علیه السلام) با قتلگاه فرق می‌کند؛ چون جنازه را از گودال بیرون آوردند و جایی گذاشتند که اسب‌ها بتوانند بتازند و روی بدن حرکت کنند.

کار سومی که انجام شد این ۳۰ هزار لشکر ریختند به سمت خیام اباعبدالله (علیه السلام)!

نزدیک غروب عصر عاشورا است.

سپس اول کاری که کردند خیمه‌ها را آتش زدند. طبق برخی از نقل‌ها امام سجاد (علیه السلام) امر به فرار کردند و فرمودند: بروید! وظیفه ایستادن و سوختن نیست! بروید در دل صحرا! این ۸۴ زن و بچه راه صحرا را پیش گرفتند.

لشکر دشمن شروع کردند به قتل و غارت خیام؛ اخیراً می‌دیدم خلخال پای یک دختری را داشت در می‌آورد و اشک می‌ریخت!

گفت: چرا اشک می‌ریزی؟

گفت: من می‌دانم تو چه کسی هستی! دختر پیغمبری!

گفت: پس چرا خلخال در می‌آوری؟

گفت: اگر من خلخال در نیاورم دیگری در می‌آورد! آنقدر پست و نامرد بودند.

حمید بن مسلم می‌گوید: من رسیدم بالای سر امام سجاد (علیه السلام)، دیدم یک خانم موقری کنار ایستاده است، لشکر دارد صحبت می‌کند که آیا بکشیم این نوجوان را یا نکشیم این نوجوان را؟

من وساطت کردم گفتم: مریض است آن‌ها هم گفتند:

«نراه‌لما به!»

بله کارش تمام است! این مریضی او را از پا در می‌آورد و او را نکشتند.

آمدند از خیمه بیرون دیدند این خانم ایستاده دم درب گفت: خانم فرار کنید! آتش شما را نسوزاند!

فرمود: من در این خیمه یک بیمار دارم! کجا بروم؟ حجت خدا اینجا است!

غارت‌هایشان را کردند، کتک‌ها را زدند، گوشواره‌ها را بردند، برگشتند مشغول عیش و نوش شدند، حال تازه و ظایف زینب کبری (علیها السلام) شروع شده است؛

در این صحرا گشت یکی یکی این بچه‌ها را پیدا کرد!

تاریخ نوشته است: همه را در یک خیمه نیم‌سوخته جا داد و خانم‌ها را آرام کرد! خود بی‌بی آب تهیه کردند!

تعبیر مقاتل این است: هیچ کدام از بچه‌های امام حسین (علیه السلام) امشب آب نخوردند!

گویا لب تشنه علی اصغر (علیه السلام) را فراموش نکردند، لب تشنه پدر را فراموش نکردند!

همه را آرام کرد؛ آمد خدمت امام سجاد (علیه السلام) اجازه بگیرد عرض کرد: آقا! بروم یک سری به برادرم بزنم؟!

امشب وداع هجرت فردا کنم تو را

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را

با سختی جنازه را پیدا کرد، آن‌هایی که نقل کردند، نوشتند: سه مرتبه پرسید: آیا تو حسین منی؟! تو پسر پدرم هستی؟

چرا این سؤال را می‌کند؟

مقاتل می گویند: پای اباعبدالله (علیه السلام) قطع شده است، دست چپ اباعبدالله قطع شده است، سر اباعبدالله (علیه السلام) بر بدن نیست، انگشت اباعبدالله (علیه السلام) قطع شده است! تمام این بدن به هم ریخته است، نیزه به پهلوی زدند و پهلوی شکافته شده است.

یک تعبیر مقاتل دارند انسان نمی فهمد می گویند: آن قدر تیر به سینه اباعبدالله (علیه السلام) خورده بود؛

«{وَأَمَّا الرُّمَّةُ أَنْ يَرْمُوهُ فَرَشَّقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى} صَارَ كَالْقُنْفُذِ ۳۱؛»

مثل خارپشت افتاده روی زمین!

حالا زینب (علیها السلام) باید بنشیند این تیرها را یکی یکی دریاورد.

دست هایت را بیاور بالا سه مرتبه بگو: یا حسین...

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

فهرست منابع

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۹.
۲. فهری زنجانی، احمد، و ابن طاووس، علی بن موسی. بدون تاریخ. اللهوف علی قتلی الطفوف، یا، آهی سوزان بر مزار شهیدان. ۱ ج. تهران - ایران: جهان، ص ۶۱.
۳. با اندک تغییری؛ سبحانی تبریزی، جعفر، رسولی، هاشم، و اربلی، علی بن عیسی. ۱۳۸۱-۱۳۴۰. کشف الغمّه فی معرفه الأئمه. ۲ ج. تبریز - ایران: بنی هاشمی، ج ۱، ص ۴۷۳.
۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خرسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار: الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۵۳، ص ۲۵۵.
۵. غفاری، علی‌اکبر، مفید، محمد بن محمد، و موسوی زرنندی، محمود. بدون تاریخ. الإختصاص. ۱ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ص ۲۲۵.
۶. غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۲، ص ۶۷۰.
۷. با اندک تغییری؛ فَإِنَّهُ لَا يَأْبَى الْكَرَامَةَ إِلَّا حَمَارٌ؛ غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۲، ص ۶۵۹.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۴۱۶-۱۳۷۴. تفصیل وسائل الشیعۀ إلى تحصیل مسائل الشریعۀ. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث، ج ۷، ص ۱۷۰.
۹. سوره زخرف، آیه ۱۳ و ۱۴.
۱۰. ابن‌بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی‌اکبر. ۱۴۱۶-۱۳۷۴. ... الخصال. ۲ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۶۳۴.
۱۱. سوره نمل، آیه ۳۰ و ۳۱.
۱۲. merci.
۱۳. حسانى، عبيدالله بن عبدالله، محمودی، محمدباقر، و مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه. ۱۴۱۱-۱۹۹۰. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلۀ فی أهل البيت صلوات الله و سلامه عليهم. ۳ ج. تهران - ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، ج ۱، ص ۴۴.
۱۴. سوره مجادله، آیه ۱۲.
۱۵. سوره مجادله، آیه ۱۳.
۱۶. طبرسی، احمد بن علی، و موسوی خرسان، محمدباقر. ۱۴۰۳. الاحتجاج. ۲ ج. مشهد مقدس - ایران: نشر المرتضی، ج ۱، ص ۲۶۱.
۱۷. طبرسی، احمد بن علی، و موسوی خرسان، محمدباقر. ۱۴۰۳. الاحتجاج. ۲ ج. مشهد مقدس - ایران: نشر المرتضی، ج ۱، ص ۲۶۱.
۱۸. طبرسی، احمد بن علی، و موسوی خرسان، محمدباقر. ۱۴۰۳. الاحتجاج. ۲ ج. مشهد مقدس - ایران: نشر المرتضی، ج ۱، ص ۲۶۱.
۱۹. غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۶، ص ۳۸۱.

۲۰. سوره مائده، آیه ۱۱۹.
۲۱. با اندک تغییری؛ مقرر، عبدالرزاق. ۱۳۳۶-۱۳۷۶. مقتل الحسين عليه السلام. ۱ ج. نجف اشرف - عراق: دار الكتب الإسلامية، ص ۳۳۱.
۲۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، و خراسان، محمدمهدی. ۱۳۷۵. روضه الواعظین. ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۲، ص ۳۶۸.
۲۳. سوره لقمان، آیه ۱۵.
۲۴. سوره اسراء، آیه ۲۳.
۲۵. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۴۱۶-۱۳۷۴. ... النخصال. ۲ ج. قم - ایران: جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۹.
۲۶. فهری زنجانی، احمد، و ابن طاووس، علی بن موسی. بدون تاریخ. اللهوف علی قتلی الطفوف، یا، آهی سوزان بر مزار شهیدان. ۱ ج. تهران - ایران: جهان، ص ۶۱.
۲۷. بخاری، محمد بن اسماعیل. بدون تاریخ. صحیح بخاری. ۸ ج. - :- [بی نا]، ج ۵، ص ۸۲.
۲۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت الله، غفاری، علی اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۲۹، ص ۱۵۸.
۲۹. بحرانی، عبد الله بن نور الله، موحد ابطحی اصفهانی، محمدباقر، و مدرسه الامام المهدی علیه السلام. ۱۳۷۵. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال. ۱۱ ج. قم - ایران: مدرسه الإمام المهدی (علیه السلام)، ج ۱۷، ص ۳۰۳.
۳۰. فهری زنجانی، احمد، و ابن طاووس، علی بن موسی. بدون تاریخ. اللهوف علی قتلی الطفوف، یا، آهی سوزان بر مزار شهیدان. ۱ ج. تهران - ایران: جهان، ص ۱۳۶.
۳۱. مفید، محمد بن محمد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، و کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره) (۱۴۱۳ق. = ۱۳۷۲م). ۱۴۱۳-۱۳۷۲. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. ۲ ج. قم - ایران: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.